

من از اسلام می‌ترسم!

فاضل غیبی

«اسلام‌هراسی» در جوامع غربی از کجا می‌آید؟ می‌دانیم که هراس (مثلاً از تاریکی) ناشی از ناآگاهی است و پدیده‌ای «ترسناک» به محض آنکه شناخته شود، دیگر هراس‌انگیز نیست. بنابراین مسلمانان باید از «اسلام‌هراسی» استقبال کنند، چرا که می‌تواند انگیزه‌ای باشد برای شناخت بهتر از اسلام.

اما «اسلام‌هراسی» ترجمه نادرست Islamophobia است. Phobia از هراس بسیار فراتر می‌رود و اضطرابی است که به اختلالی روانی منجر می‌گردد. بنابراین «اسلام‌هراسی» ترسی عادی نیست، که بوسیله آشنایی با اسلام از میان برود، بلکه منظور نوعی نارسایی روانی می‌باشد و آن‌انکه از اسلام می‌ترسند، گویا دچار اختلال روانی هستند. رسانه‌های جریان غالب در جوامع غربی Mainstream media در این مورد هم‌آوازند که انتقاد از اسلام از «اسلام‌هراسی» برمی‌خیزد. در نتیجه، باعث می‌شوند، مردم کشورهای پیشرفته از انتقاد از اسلام ابا کنند، زیرا بر معنی Phobia آگاهند و نمی‌خواهند به اختلال روانی متهم شوند!

به هر رو، با توجه به جنایت‌هایی که در همین دو دهه گذشته صورت گرفته: از سر بردن آموزگار فرانسوی تا بردگی زنان ایزدی و از نابودی «مرکز تجارت جهانی» تا عملیات انتحاری در همه شهرهای بزرگ دنیا، واهمه از اسلام بنا به «هرجا خرس است جای ترس است!» واکنشی طبیعی و بجا در برابر وحشیگری‌های اسلامی می‌باشد.

زمان پیدایش واژه «اسلام‌هراسی» سرشت آن را تا حدی روشن می‌کند: بنا به ویکی‌پدیا «سابقه این اصطلاح به دهه ۱۹۸۰ بازمی‌گردد.» یعنی به سال‌های پس از انقلاب اسلامی در ایران و آغاز کوشش اسلام‌یون برای تسخیر دنیا. بنابراین و به شواهد دیگری که خواهد آمد، واژه «اسلام‌هراسی» دستاورد «اتاق‌های فکر» اسلامی است و بخشی از استراتژی اسلام‌یون را تشکیل می‌دهد که از همان زمان بوسیله تدابیر گسترده و پرشماری برای متزلزل ساختن جوامع غربی، به پیش برده شده است.

نکته جالب در تاریخ «اسلام‌هراسی» این است که تا چهار سال پیش از حمله به «مرکز تجارت جهانی» مورد توجه چندانی نبود. تا آنکه به سال ۱۹۹۷ م. یک «مؤسسه غیرانتفاعی» در انگلیس به نام The Runnymede Trust جزوه‌ای به نام «Islamophobia, a Challenge For All Us» منتشر کرد که در آن به نام گروه بزرگی از استادان دانشگاه، امامان جماعت و اعضای پارلمان انگلیس به «تبعیضات نسبت به مسلمانان انگلیس» اعتراض شد و در آن برای نخستین بار انتقاد از اسلام ناشی از «اسلام‌هراسی» قلمداد گشته و بعنوان موضعی ضدانسانی همسان «ضدیهودیت» و «نژادپرستی» محکوم گردید! این جزوه با تیراژ ۳۵۰۰ نسخه به کلیه نهادهای دولتی و اجتماعی از مدارس تا پاسگاه‌های پلیس و مراکز اسلامی فرستاده شد.

همسان دانستن «اسلام‌هراسی» با یهودی‌ستیزی و نژادپرستی (راسیسم)، اسلام را در موضعی غیرقابل انتقاد قرار می‌دهد. درحالی‌که مثلاً نژادپرستی متوجه تبعیض حقوقی به سبب اختلافی ظاهری و جسمی است، درحالی‌که دین بر اعتقادات فرد تکیه دارد. رنگ پوست را نمی‌توان تغییر داد، اما اعتقادات مذهبی قابل تغییراند و همین نکته نشان می‌دهد که «اسلام‌هراسی» شناسنامه اسلامی دارد. بدین دلیل ساده که بنا به اعتقادات اسلامی وابستگی به اسلام ابدی است و برای ترک آن مجازات مرگ در نظر گرفته شده است. وانگهی مسلمانان بنا به قرآن موظفند «در دل کافران ترس اندازند.» (سوره ۳، آیه ۱۵۱) و بدین سبب «اسلام‌هراسی» از نظر مسلمانان نه تنها پدیده‌ای نامطلوب نیست، بلکه همواره در استراتژی گسترش اسلام نقشی مهم داشته است.

حال که سرچشمه «اسلام‌هراسی» روشن شد، به عملکرد بسیار مهم آن توجه کنیم. بدین صورت که «اسلام‌هراسی» در رابطه متقابل با ترورهای کوچک و بزرگ، جوامع غربی را در منگنه روانی شگرفی قرار می‌دهد. از یک سو ابراز ترس و برخورد انتقادی به اسلام (بعنوان عملی نژادپرستانه) مجاز نیست و در نتیجه کوشش وسیع تبلیغات اسلامی،

ناروا politically incorrect تلقی می‌گردد و از سوی دیگر تداوم ترورها به گسترش فضای ترس و یأس منجر شده و اعتماد به نهادهای دمکراتیک را متزلزل می‌کند.

بدین ترتیب مدنیته که در دو سه دهه گذشته بر پایه برخورد نقادانه به همه پدیده‌ها بنا شده، در برابر نفوذ و گسترش اسلام خلع سلاح می‌شود. بعنوان شاهد برای عملکرد منگنه‌ای «اسلام‌هراسی» در رابطه با تروریسم اسلامی، می‌توان یادآوری کرد که تا بحال برای نمونه، حتی یکی از نهادهای اسلامی در اروپا و آمریکا (که گویا از «اسلام‌هراسی» رنج می‌برند!) تروریسم اسلامی را محکوم ننموده است.

از سوی دیگر در رسانه‌های این کشورها اغلب استدلال می‌شود، که مشکل اسلام مشکلی حاشیه‌ای است و گسترش اسلام نمی‌تواند بنیان جوامع دمکراتیک را دچار تزلزل کند و بدین سبب بهتر است با چشم پوشی از انتقاد به اسلام از دامن زدن به تشنج اجتماعی جلوگیری و منتظر ماند تا به مرور زمان، مهاجران مسلمان جذب جوامع دمکراتیک شوند.

اما مهاجران مسلمان در اروپا و آمریکا خواسته یا ناخواسته پیاده نظام را در نبرد اسلامیون برای تسخیر دنیا تشکیل می‌دهند، زیرا وابستگی‌شان به اسلام همانا وابستگی به «ارزش»‌هایی است که بطور آشتی‌ناپذیر با ارزش‌های جوامع پیشرفته در تضاد قرار دارد.

بدین دلیل که، تمدن نوین، برعکس اسلام، بر اساس نادیده گرفتن تفاوت‌های ظاهری میان افراد انسان بنا شده است. نخستین سنگ بنای این تمدن را اعلامیه استقلال ایالات متحده (۱۷۷۶ م.) گذاشت که در آن آمده:

۱) انسان‌ها آزاد به دنیا آمده‌اند و آزاد با حقوق برابر باقی خواهند ماند.

۲) هدف همه نهادهای سیاسی باید حفاظت از حقوق طبیعی و همیشگی انسان‌ها باشد.

بنابراین برای همه، با چشم‌پوشی از همه‌گونه تفاوت‌ها، «حقوقی طبیعی و مساوی» در نظر گرفته شده و بجای تکیه بر تفاوت‌های ظاهری میان زن و مرد، سیاه و سفید، کودک و بالغ و عاقل و سفیه.. بر منزلت انسانی تکیه می‌گردد. نادیده گرفتن عمدی تفاوت‌ها، این امکان را فراهم می‌کند تا به کمک آموزش و پرورش مفهوم «انسان» در اذهان گسترش و ژرفش هرچه بیشتر یابد و به موتور غلبه بر تبعیضات و اختلافات اجتماعی بدل گردد.

نگاهی به تاریخ بردگان آفریقایی در آمریکا نشان می‌دهد که غلبه بر تبعیضات به چه حدی به پیشرفت فکری و گسترش اعتماد متقابل نیاز دارد.

از اعلامیه استقلال آمریکا (۱۷۷۶ م.) تا فرمان لغو برده‌داری (۱۸۶۳ م.) حدود یک سده گذشت، تا بازم پس از Civil Rights Act، March on Washington به رهبری مارتین لوتر کینگ (۱۹۶۳ م.) به تصویب Civil Rights Act قرنیه، در آن هرگونه تبعیض نژادی، مذهبی و ملی غیرقانونی خوانده شد. از آن زمان تا سال ۲۰۰۵ م. که اوپاما به ریاست جمهوری انتخاب گردید، راهی دراز پیموده شده بود، که از یکسو مدیون کوشش سیاه‌پوستان برای مشارکت در همه زمینه‌های زندگی بود و از سوی دیگر بیانگر بلوغ اجتماعی در میان دیگر آمریکاییان.

در صورتی که روند غلبه بر تبعیض سیاهان در ایالات متحده کند بنظر آید، باید در نظر گرفت، که هیچ جامعه دیگری در دنیا نتوانسته است در زمانی بدین کوتاهی بدین حد بر تبعیضی چنین ژرف غلبه کند. روشن است که این روند ادامه خواهد یافت، اما تجربه آمریکا نشان می‌دهد که تنها یک راه برای پیشرفت در حل اختلافات و تبعیضات اجتماعی وجود دارد و آن گسترش هرچه بیشتر تفاهم و اعتماد اجتماعی است.

این در حالیهست که اسلامیون به هیچ وجه در پی کاهش اختلافات و رفع تبعیضات اجتماعی نیستند، بلکه همه جا آنها را در خدمت تشنج آفرینی بکار می‌گیرند. ناگفته پیداست که آموزگار آنان در این میدان جریان چپ بود، که بیش از یک سده بجای کوشش برای حل اختلاف میان کارگر و کارفرما، به تشنجاتی دامن می‌زد که می‌بایست به درهم‌شکستن نظام سرمایه‌داری منجر گردد.

با این تفاوت که ستیزه‌جویی چپ‌ها ایدئولوژیک بود و بدین سبب هواداران را می‌بایست به زور تبلیغات به تشنج‌آفرینی وامی‌داشتند، اما اسلام از همه نوع اختلاف تغذیه می‌کند و برای ادامهٔ حیات خود به برقراری انواع تبعیضات نیاز دارد.

بنابراین ذات تغییرناپذیر اسلام در تضاد با سرشت فرهنگی جوامع مدنی قرار دارد و بدین سبب نیز چنانکه تجربهٔ نیم‌سدهٔ گذشته نشان داده، اسلام‌یون متأسفانه از هیچ کوششی برای شکست جوامع مدنی فروگذار نخواهند کرد و در این راه از «اسلام‌هراسی» بعنوان وسیله‌ای مؤثر استفاده می‌کنند. اما از سوی دیگر، ترس از اسلام، واکنشی طبیعی و مجاز است، چنانچه موجب شناخت واقعی از اسلام گردد.

بدین معنی، هرچند «اسلام‌هراسی» سلاح تاکتیکی مهمی در زرادخانهٔ اسلام‌یون است، اما نباید اجازه داد به نفرت از مسلمانان بدل گردد، بلکه انگیزه‌ای باشد برای انتقاد از اسلام و روشنگری دربارهٔ سرشت بدوی آن. زیرا نقد اندیشمندان و روشنگری انسان‌دوستانه تنها سلاح دنیای متمدن در برابر نفوذ چند جانبهٔ نیروهای ضددمکراتیک و ستیزه‌جو است.

شوربختانه این ننگ تاریخی نصیب ایران شده است که در آن با شعار «فدائی - مجاهد پیوندتان مبارک!»، جنبش ضدمدنی و فرهنگ‌ستیزی کلید خورد، که امروزه به شکل جبههٔ جهانی «ارتجاع سرخ و زرد و سیاه» پیروزی خود در افغانستان را جشن گرفته است.

بدین معنی، دنیا با شتاب به سوی کارزاری برسر بود و نبود مدنیت نوینی می‌رود، که نظام دمکراسی، حقوق شهروندی و همدردی اجتماعی سه پایهٔ آن است. پیروزی ائتلاف دمکراسی‌ستیزان از پکن تا مسکو و از کابل تا تهران، بشریت را برای دوران نامعلومی در ظلمات قرون‌وسطایی فروخواهد برد.

چنین افق تیره و تاری به درستی به «اسلام‌هراسی» دامن می‌زند و جوامع پیشرفته را دل‌نگران از دست دادن ارزش‌های مدنیت نوین می‌کند. ما ایرانیان تجربه کرده‌ایم، که حتی از دست دادن ارزش‌های ناچیز مدنی، چنانکه در دوران شاه برقرار بود، به چه حد فجیع است.

اما گفتار بی‌رفتار نیز سودی ندارد و مهمترین و بلندترین گام در این راه، گامی فردی است و هر مسلمان‌زاده‌ای که واقعاً از اسلام بریده، می‌تواند با اعلام ترک اسلام، نه تنها بر هراس خود غلبه کند، بلکه وجودش را به شمعی بدل سازد که از تسلط ظلمت بر دهکدهٔ جهانی جلومی‌گیرد.